

بزرگترین شاعر ایران کیست ؟

جواب پنجم

استاد سخن سعدی است

بقلم آقای سعیدی

بزرگترین شاعر ایران کیست ؟ گشایش این مشکل مانند سخن سعدی سهل و ممتنع است .

نخست باید دید شعر خوب کدام است تا پس از آن بتوانیم بزرگترین شاعر ایران را بشناسیم . شعر یکی از ارکان چهارگانه صنایع ظریفه است : شعر و موسیقی و نقاشی و حجاری همواره در هر تمدنی هم آغوش یکدیگر بوده اند و يك اصل مشترك و عام در میان این چهار فن است که این چهار فن برای آن بیدار شده و تمام زیبایی های آن از همین جاست و آن اینست که هر يك از این چهار فن در حد خود نماینده طبیعت و آئینه صور اشیاست . موسیقی دان و شاعر و نقاش و حجار کاری جز این ندارند که آنچه در آفرینش است ، آنچه به چشم و گوش ما بر می خورد و در برابر انظار ما ، جسم می شود آنرا بهترین وجهی که ممکن باشد یعنی زیباترین صورت خود در آئینه آثار خویش مجسم و مصور کنند ، هر آهنگ موسیقی مجموعه اصواتیست که ما بگوش خود شنیده ایم و موسیقی دان توانا آنها را با يك دیدنتر کیب و تألیف کرده و از آن مجموعه اصوات پراکنده ناهنجار آهنگ دلنوازی را فراهم آورده است . نقاش صور اشیا را که ما هزاران بار دیده ایم با جامه زیبایی که از ذوق خود بر بیکر آن پوشانیده است در پرده ای می نگارد . حجار نیز همان اشکال و صور را با همان جاه آراسته و رحبته میکند و تمام حرکات حسن آنرا که در ضمن مجموعه کل آن از دیده ما پوشیده است آشکارتر میسازد و در نظر ما هویدا میکند . ادبیات هم چنین چیز دیگر نیست یعنی نویسنده و

شاعر همان مظاهر گوناگون آفرینش و همان صور حقیقی و جلی اشیاء و همان پیدا و پنهان نهاد آدمی را بوسیله سخنان خود بر ورق کاغذی با نیکوترین الفاظ ممکن و زیباترین جامه‌ای که بر آن میتوان پوشانید جاودان می‌گذارند. اینک که شعر خوب معلوم شد باید دید در ایران و در زبان فارسی کدام دلاور این میدانست که به از دیگران از عهده این کار برآمده باشد، زیرا بزرگترین شاعر در نظر من آن کسیست که طبیعی‌ترین و معمول‌ترین احساسات مشترک نژاد و دیار خویش را با بهترین و جوی و ساده‌ترین زبانی و آسان‌ترین بیانی ادا کرده باشد. در میدان نظم و نثر فارسی بهاوانان بزرگ بسیار آمده‌اند و رفته‌اند.

در شعر ما پیامبرانی برمی‌خوریم که اگر هر يك از ایشان در هر دیاری می‌بودند بس بود که آن دیار بدان يك تن معروف شود و بهمین جهت است که در میان این همه نغمه پردازان آسمان و زمین یکی را از ایشان برگزیدن و بردیگران برتر شمردن در بادی امر کار دشواری است و اگر اختلافی درین رهگذر در میان افکار مردم ایران باشد از همین جاست و هیچ باعث شگفتی نیست.

از قدیم هم ادبای ایران در این گیرودار دست‌وپا زده‌اند و در هر عصری این نکته پیش آمده است که بزرگترین شاعر که بوده؟

برای من تردیدی نیست که از میان چند هزار سخن‌سرای وقایه پرداز که در کتابهای ایران بنام ایشان و آثار ایشان برمی‌خوریم ده تن از همه بزرگ‌ترند رودکی، فردوسی، فرخی، منوچهری، مسعود سعد سلمان، سنائی، خیام، جلال‌الدین بلخی، سعدی، حافظ. اگر در میان این ده تن باز باید انتخابی بکنیم قطعی است که فردوسی و سعدی و حافظ را باید بر آن هفت تن دیگر ترجیح داد. زیرا که گذشته از آن اصل کلی که پیش از این گفته شد و بر تمام فنون چهارگانه صنایع ظریفه اطلاق می‌شود در شعر باید دو نکته دیگر را هم افزود و آن اینست که شاعر بزرگ آن کسیست که نخست در نوع خود فرید و در اندیشه خود مبتکر باشد و دوم آنکه بهترین لفظ و شیرین‌ترین بیان را برای ادای مقصود عالی خود اختیار کرده باشد و معنی شعر او را همه کس بمحض اینکه می‌شنود فرا گیرد و محتاج باندیشه یا

رجوع بکتاب لغت و با شرح و تفسیر نگردد . اینک که باید ازمیان این سه تن نیز یکتن را اختیار کنیم باید دید در میان این سه پهلو ان زبان فارسی . در میان این سه خداوند وزن و قافیه و کلام ، در میان این سه خنیا گردستان سرای کدام يك برای اینکه بزرگترین شاعر ایران باشد سزاوارتر است .

نخست از حافظ شروع میکنیم . این حکیم روشن بین رارسته از دنیای مادی ، این موشکاف حقایق که حتی بر آفرینش خورده می گیرد و حتی دست تعرض بکارگاه هستی می افکند و فرشتگان را نیز در آرامگاه ناز خود بخون سردی و سنگین دلی سخریه میکند و عشق و طپش درون خود را بهیچ قیدی در نمی آورد و همواره پروبال می زند که ازین تنگنای عالم هستی هم فراتر رود ، از ما و شما و از هر که بوده است و خواهد بود آشیان خود را بالاتر زده و بلندتر از هر طایری بر فراز عالم معنوی پرواز کرده است . در سخن او سحر جری است که پیرو جوان و توانگر و درویش وزن و مرد و دانا و نادان را مجذوب میکند ، هر کس از هر بیت او بقدر توانائی خویش و باندازه دانش و بینش خود بهره ای بر می دارد و چیزی می فهمد و هر چه این می فهمد بهیچ وجه با آنچه دیگری درک کرده است شبیه نیست . بلکه بالاتر : هر کسی در سنین مختلف عمر خود و در احوال گوناگونی که در دوره هستی و در مراحل شبانروزی برای او پیش می آید چیز دیگری از او می فهمد که يك سال پیش یا يك ساعت دیگر او ماتمه نیست . اما چه می توان کرد که همه مردم و با که هیچکس مانند حافظ ساخته نشده است . فرزند آدمی تاهست ازین فضای تنگ تاریک و ازین چهار دیوار احساسات نمی تواند دور شود و چشم او در ماورای این برده هستی چیزی نمی بیند ، گرفتار شهوت است و میل و آرزو و خواهش طبع و خورد و خواب و پوشش و کوشش ، بهمین جهت حافظ شاعر بشریت نیست ،

گفته او را بهیچ زبانی نمی توان ترجمه کرد و سخن او را آن چنانکه خود می فهمید برای هیچ کسی نمی توانید تفسیر و بیان کنید . پس او را ازین جمع آدمیان ، ازمیان این مردمی که دل دارند و می خواهند و خواهش طبع خود را نمی تواند فرو گذارند ، ازمیان این گروه زنده اسیر شهرت باید دور کرد ، باید مقامی بالاتر از

مقام انسانی برای وی قائل شد و در میان گویندگان دیگری که از نوع ما و همزمان و هم داستان مابوده اند بزرگترین شاعر ایران راجست . اینک نوبه بفردوسی میرسد : این پیر رنج دیده‌ای که هر گز در عمر خویش کامی از این جهان نگرفته و هشتاد و چند سال عمر خود را در پی آرزوی گذرانده و هر چه گفته است برای رسیدن بدان امید و اجابت و آرزو بوده است

واعظ فصیح و هیجان انگیز و خطیب توانای بلخی است که آهنگ مردانه سخن او قد خنده پیران را راست میکند و خون را در رگ جوانان بجوش می آورد، زنان را شیفته بازوهای دلبران می کند و کودکان را در دامان مادر در آرزوی دلبری و دلآوری نجیب و خروش و ادار می کند . شعر او غریب و کوس و غرورش رعد و ناله شیران مست را در نزار بیاد می آورد و آتش افسرده را چنان می افروزد که در زیر خاکستر نیز زبانه می کشد . بازم سعدی چیز دیگری است . همان نکته‌ای که در ادبیات فرانسه در حق دو شاعر بزرگ قرن هفدهم میلادی کرنی و راسین گفته اند در حق فردوسی و سعدی نیز میتوان گفت : گفته اند که کرنی انسان را آن چنانکه هست و وصف کرده است و راسین آن چنان که می باید باشد . فردوسی نیز آرزوی خویش را در حق فرزند آدمی که راه کمال را پیموده است و منقصت و پستی و زشتی در خود ندانداشته در منتهای خوبی و با کمال استادی که حتی بزرگترین شعرای جهان پایه او نیز نرسیده اند بیان کرده و سعدی همان نقاش توانا نیست که انسان را هم چنانکه هست با همان معایب و نواقص ، با همان زشتی ها و زبونی های خود معرفی می کند . معمولاً مادر حق سعدی ظالم می کنیم ، شاهکار او را گلستان یا بوستان می دانیم و حال آنکه غزلیات او بمراتب بالاتر از سایر آثار اوست و هیچ تردیدی نیست که طبقات و بدایع سعدی دو کتانیست که شاید هر گز در زبان فارسی نظیر نیابد و در هر صورت تا کنون کسی نتوانسته است بدان نزدیک شود . کسانی که نقاشی های معروف استادان بزرگ دوره تجدد ایتالیا را دیده باشند می توانند تصویری از زیبایی های شعر سعدی بکنند ، سخن او مرکب از همان الفاظ متداول میان من و شماست ، معانی او مفهومی است که هزاران بار از مخیله من و شما خطور کرده و احساسات او همان احساساتیست که هر شب و روزی ممکن است در هر سری

جای گیرد و هر دلی رامتاثر کند، مانند همان لب خند معروف ژو گوند در پرده مشهور لئوناردو وینچی است که همه کس تبسم کرده است ولی هرگز کسی تا کنون نتوانسته آن لب خند را بدین صورت مجسم سازد.

همه گویند ولی گفته سعیدی دگرست

هر کسی که بظاهر الفاظ او نگاه می کند چنان می پندارد که مانند وی سخن گفتن کار آسانی است ولی آن کسانی که ششصد سالست در سراسر ایران جان بلب آورده اند و نتوانسته اند يك مصرع مانند او بسرایند شما را گواهی می دهند که پای او توان رسید. بهترین وسیله شناختن سعیدی اینست که هر کسی سخن او را میخواند و می شنود می پندارد که از زبان او گفته و وصف حال او را سروده است. عاشق مهجور در ناله های او شکوه و سوز و گداز خویش را می شنود و فریقه شادان از وصال در آهنگ های سرور و شادی او لمعات بارقه خرسندی خاطر خویش را می بیند. این همان مقامی است که در هر دیاری به بزرگترین شاعر آن دیار داده اند و چون فرزند آدمی هر جا که باشد و بهر زبان که سخن گوید و هر جامه بپوشد همانست که هست و همانست که بوده است و همه در احساسات و شهوات با یکدیگر شبیه و سهیم اند.

سخن سعیدی را مانند شعر گوته و شیلمر و دانته و ویرژیل و بایرون و موسه و لامارتین بهر زبانی که ترجمه کنید همان اشک حسرت و همان برتو شادی را فراهم می سازد. بهمین جهت است که شعر سعیدی هرگز کهنه نخواهد شد و چندین هزار سال دیگر نیز هر وقت طبیعت و بدایع او را بکشایند همان طراوت روز نخستین از سخن او آشکار می شود. زخاک سعیدی بیچاره بوی عشق آید هزار سال پس از مرگ او اگر بوئی

عشق

وزو آشوب خاص و عام کردند
می از خون جگر در جام کردند
چنین سرمست و بی آرام کردند

چه در داست این که عشقش نام کردند
خرابانیست اندر عشق کانا
بیک ساغر در آن میخانه ما را

صفی الدین یزدی